

# نویسندها کیست و اندوهها کیست



گمان می‌برند که من اشخاص معینی را در نظر دارم و از شخصیتی حقیقی سخن می‌گویم درحالی‌که شخصیت‌های مورد نظرم، نه حقیقی بلکه واقعی‌اند. این داستان از قاهره آغاز می‌شود، هنگامی که دوست دختر راوی از او می‌پرسد: «چرا به اردن باز نمی‌گردی». در اینجا حافظه، راوی را به روزهای گذشته اردن باز می‌گرداند و در پایان دوست راوی درباره این پاسخ می‌گوید: این طولانی‌ترین پاسخی است که در زندگی‌ام درباره یک پرسش شنیده‌ام. یاد می‌آید که این‌رمان را در چه شرایط عجیبی نوشتم.

### ● چرا شرایطی؟

- پیش از محاصره بیروت، نوشتن را آغاز کردم و پس از خروج از بیروت و استقرار در دمشق، آن را به پایان رساندم. من در تدوین رویدادهای رمان از حافظه‌ام، سود جست‌ام.

### ● آیا اعتماد به حافظه - به تنهایی - کافی است تا در تدوین رویدادها، امانت را رعایت کنید؟

- در خلال نوشتن این رمان، می‌پردم که هیچ رویداد کوچک یا بزرگی را - که بیشتر دیده‌بودم - فراموش نکرده‌ام. جزئیات، نام‌خیابان‌ها، محله‌ها و قهوه‌خانه‌ها همگی در خاطرمان مانده بود.

### ● شما گفته‌اید که رشته روزنامه‌نگاری را خوانده و در «الاهرام» مصر «اسفیر» بیروت، مجله‌های فلسطینی و نیز در یکی از خبرگزاری‌های خارجی کار کرده‌اید. آیا

۱۹۷۶ - یک گروهی پیرامون «نقشه‌های آمریکا در منطقه‌ی» داشت که یک هفته به درازا کشید و در آن شماری از روشنفکران مصری نظیر خالدحیی‌الدین، فوادمرسی، اسماعیل‌صبری و دیگران شرکت داشتند. من ریاست‌گردهمایی را به عهده داشتم. یک ربع ساعت پس از پایان گروه‌های، بازداشت شدم و مدتی در زندان بودم تا این که مرا از قاهره اخراج کردند. به بغداد رفتم و سه سال در آنجا ماندم. در بغدادرمان «پرسش» را که در بیروت به چاپ رسید و نیز کتاب «چهره‌های بغداد» را نوشتم.

«سلطان» جدیدترین رمان غالب هلساست که درباره آن چنین می‌گوید: «سلطان» رمانی است ششصد صفحه‌ای درباره اردن میهنم که سی‌سال پیش ترکش کرده‌ام و تاکنون امکان بازگشت به آن را نیافته‌ام.

### ● بنابراین شما از اردن امروز سخن نمی‌گویید؟

من در این داستان پیرامون اردن دهه پنجاه قلم زده‌ام و کوشیده‌ام تا همه رویدادها را از آن هنگام اردن را در حافظه نگه‌دارم از آن میان، پیدایش جنبش‌های مترقی و ظهور لایه‌های جدیدی نظیر تاجران غلات و بازرگانان حشیش. من همه رویدادها را از خلال شخصیت زنی روستایی، به ثبت رسانده‌ام. زنی بسیار معمولی که شرایط اجتماعی، زن دیگری از او ساخت. این زن در حاکمیت اردن و در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نقش مهمی یافت. برخی

غالب هلسا، رمان نویسنده معاصر عرب، در روستایی در اردن زاده و بزرگ شد. سپس به بغداد، قاهره و بیروت رفت. پس از محاصره بیروت توسط اسرائیلیان در سال ۱۹۸۲، همراه با فلسطینیان - از راه دریا - به عدن رفت، سپس به دمشق کوچ کرد و هم اکنون در این شهر اقامت دارد. این سفر که سی‌سال به درازا کشید، طبعاً برای سیروسایاحت نبوده بلکه به قصدکار و جستجوی روزنه‌هایی برای نفس‌کشیدن در عالم نویسندگی بوده که سال‌هایی از زندان را به همراه داشته است.

در بغداد، حقوق‌خواندو در قاهره به زندان افتاد. تحصیلات دانشگاهی‌اش را در این شهر به پایان رساند و دورمان «خنده» و «کلفت» را به علاوه دو مجموعه قصه نوشت.

### هلسا می‌گوید:

«در مصر، زندگی پر بار است. در آنجا آزمونی‌های فراوانی را از سرگذراندم و نخستین نوشته‌های جدی‌ام را به روی کاغذ آوردم».

در مصر، سه رمان، سه نمایشنامه و یک مجموعه قصه و پژوهشی در فلسفه اسلامی را نوشت. مجله لبنانی الشراع در شماره ۴۴۷ خود، گفتگویی با او داشته که ترجمه‌اش را در زیر می‌آوریم:

● در قاهره چگونه بازداشت شدید و شرایط زندان چگونه بود؟  
- «اتحادیه نویسندگان فلسطین» در سال

روزنامه نگاری پرشما - به عنوان ادیب و نویسنده - تأثیر نهاده است؟  
- روزنامه نگاری را به هیچ وجه دوست ندارم. شگفتی مردم، نویسنده را به جمود و عدم تکامل می کشاند.

● به عبارتی، شما از غرور می ترسید؟  
- اگر چیزی نویسم که خوشحالم کند، احتمالاً دست از نوشتن برمی دارم. هر گونه خشنودی از خود، نویسنده را وا می دارد تا به حدی که رسیده، بسنده کند. از چیزهایی که مرا در برابر این «انحراف» مامصون داشته، این است که از نشر هر يك از نوشته هایم، احساس شرم کرده ام.

● از نشر کدام يك از کارهایتان، شرم داشته اید؟

- کتاب «ودیع و میلاده - زن مقدس - و دیگران» را در سال ۱۹۵۶ نوشته و فقط با اصرار دوستان در سال ۱۹۶۸ - یعنی دوازده سال پس از نوشتن - آن را به چاپ سپردم.

● «سپاهان، چادر نشینان و کشاورزان» را در سال ۱۹۵۷ نوشته و در سال ۱۹۷۶ چاپش کردم.

● شرم چرا؟  
- زیرا از آن چه می نویسم، خشنود نیستم و فکر می کنم يك کار رسوا است.

● آیا دلیل عدم رضایت، پرداختن به اندیشه هایی است که برخی، شیوه برخورد با آن را جوروانه می دانند؟

- شاید بعضی از دوستان نوشته هایم را می خوانند و مرا وادار به چاپ آنها می کنند. برای نمونه، بخش هایی از رمان «خنده» را در سال ۱۹۶۱ نوشتم. این رمان در میان اوراق یادداشت هایم خاک می خورد تا این که یکی از دوستانم آن را دید و خواند و پسندید و مرا وادار به تکمیل آن کرد. رمان را به پایان رساندم و آن را نکه داشتم تا این که اخیراً جرات چاپش را یافتم.

● فراگرد نویسندگی را چگونه توصیف می کنی؟  
شاق و آندوهبار است.

● آیا نویسنده، عملاً طی فراگرد نویسندگی، در جهان ویژه ای به سر می برد و آیا این سخن پرست است که نویسنده جو خاصی را برای خود می آفریند و انگار که در يك «پله» زندگی می کند؟

- دقیقاً «پله» نیست. مشکل نویسندگی و به ویژه نویسندگی ابداع آویز، آن است که نویسنده، طرح رمان را می ریزد اما پس از پایان کتاب می بیند که چیزی جز آن چه در ذهنش پرورده، پدید آمده است. امر شگفت انگیزی است که انسان را به حیرت می اندازد. من گاهی، متعجب می شوم که چطور، این گونه قلم زده ام؟ برای شناخت خوب یا بد بودن نوشته ها نیز انسان با حیرت آغاز می کند.

● چنین استنباط می شود که رمان، در نتیجه کاهش آشکار اقبال مردم به شعر، از استقبال مردمی بیشتری برخوردار شده است. به گونه ای که منتقدی پیش بینی کرده که رمان به «دیوان عرب ها» بدل خواهد شد. آیا شما بر این باور هستید که رمان عربی، تبلور یافته و با رهایی از تأثیرات غربی به استقلال دست یافته است؟

- از شما چه پنهان، شعر را مدت مدیدی است که نمی خوانم؛ به ویژه شعر نورا. زیرا قابل فهم نیست و چیزی به شعر عرب نیفزوده است. من معتقدم که شعر ما با این - بست رو به روست.

رمان نویسن عرب، در آغاز، نسخه بدل رمان های غربی بود. کمتر رمانی بود که از پاریس سخن نگوید یا نام قهرمانانش «ژولیت» یا «ایوان» نباشد. این شخصیت ها در فضای سده نوزدهم زندگی می کردند. لیکن رمان، در سال های اخیر، شکل محلی به خود گرفته است. در اینجا جمله ای از «فاکنر» را به خاطر می آورم که بسیار زیباست. وی می گوید: «هنگامی خود را نویسنده یافتم که بی مردم می توانم از دوستانم بنویسم و تا آخر عمر از نوشتن پیرامون آن دست نکشم».

● آیا، این بدان معناست که هیچ يك از نویسندگان عرب درباره واقعت قلم نمی زنند.

- طبعاً نویسندگانی هستند که بدانها احترام می گذارم. «نجیب محفوظ» و «یوسف ادريس» در رده نخست جا دارند. اوتان ژرفای واقعت را شکافته و پیرامون آن قلم زده اند. به گونه ای که من، هنگام ورود به قاهره و گذر از محله های «عباسیه» «سکریه»، «ازهر»، «حسین» و «خان خلیلی» احساس کردم که مردم آنجا از شخصیت های نجیب محفوظ تقلید می کنند. این دلیلی بر صداقت قلم نجیب محفوظ در پرداختن به این شخصیت هاست. این امر، در مورد یوسف ادريس نیز صدق می کند. رمان عربی با این دو نویسنده توانست از صرف تقلید تجربه های اروپایی فراتر رود و در جزئیات زندگی روزمره مصریان، ژرف گردد و این نویسندگان را به هموردی با نویسندگان جهان بکشاند.

اما به هنگام مطالعه آثار برخی نویسندگان عرب، حس می کنم که آنان از هر داستان جهانی، شخصیتی را برداشته و - بر این اساس که نمونه ای انسانی از جامعه ماست - آن را عرضه کرده اند. از این رو می بینم که نویسنده ای از این دست، «فاحشه فاضل» الکساندر دوما را همراه با «دزد شریف» به تو عرضه می کند و

شخصیت های ویکتور هوگو را بدانها می افزاید و می گوید، این يك رمان عربی است.

● از بعضی نویسندگان مصری که صادقانه درباره واقعت، قلم زده اند، صحبت کردید، می خواستم بپرسم که آیا نویسندگی عرب مصری سراغ ندارد که پیرامون واقعت نوشته باشد؟

- «هانی راهب» نویسنده سوری با دورمان «وبا» و «هزار و دوشب» از این زمره است. فکر می کنم که او در این دورمان، تجربه و مردمی را ارائه می دهد که با آنان زندگی کرده و جزئیات زندگی شان را عرضه کرده است. برخی از نویسندگان عراقی نیز - گرچه اندک - بدین درجه رسیده اند. از لبنان، حسن داوود را به خاطر می آورم که در رمان «ساختن ماقلید» شخصیت هایی را به ما عرضه می کند و ما را به ژرفای درون این شخصیت ها می برد تا همراه با او، به کشف آنان نایل شویم.

ترجمه یوسف عزیزی بنی طرف

برودی منتشر می شود

**شمس لنگرودی**

**گردباد شور جنون**

سبک هندی، کلیم کاشانی  
گزیده اشعار

از اساتید و متخصصانی که در زمینه

**پرورش هوش و استعداد صاحب**

**تجربه ما با نفعی هستند دعوت**

به همکاری می شود.

نشانی: کریمخان - مدیر - ساختمان ۳۱

تلفن: ۸۲۵۶۴۹